

پنجشنبه • ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۳ • سال یازدهم • شماره ۲۰۰۵ • ۷

شرق روزنامه

هنر • سلامت

موانع شکل گیری دموکراسی در عراق

صفحه ۸

گزارش «اکنونومیست» از جمعیت، رشد و نابرابری در جهان

صفحه ۹

تشخیص به‌موقع و درمان مناسب، تنها راه نجات بیماران

هیروشیما عشق من

«ژان لوک گدار» و ستایش عشق خطرات خربدِ خاطرات



هیچ مقاومتی بدون خاطره نخواهد‌پایید

از متن فیلم ژان لوک گدار فیلمساز فرانسوی فیلم‌های تأثیرگذار زیادی پدید آورده، یکی از آنها در ستایش عشق محصول سال ۲۰۰۱ میلادی است. داستان فیلم در ایزودهای جدا اتفاق می‌افتد. فیلمسازی به نام ادگار به‌دنبال بازیگر جوانی برای فیلم بعدی‌اش می‌گردد، از میان هزاران بانوی جوانی که تست می‌دهند، یک دختر برای فیلم او مناسب است. ذهن جوان درگیرتر و مشوش‌تر از آن است که بازی در فیلم را قبول بکند، اما همین تردید او کارگردان را مجاب می‌کند که دختر را جایی دیده است، اما کی؟ در ایزود دوم ادگار در خاطراتش دنبال دختر می‌گردد، به یاد می‌آورد که دختر را اولین بار در خانه زوج پیری دیده بود. پیرهایی که از هولوکاست جان سالم به‌در برده بودند و در اشغال پاریس سهیم داشته و یک کار گردان هالیوودی می‌خواهد داستان زندگی‌شان را از آنها بخرد. در اینجااست که او دختر را در نقش نوه این زوج پیر می‌بیند فیلم در ستایش عشق بیش از آنکه تابع داستانی با فراز و فرود باشد، روایت خاص گدار از سینما و زندگی است. در نگاه اول فیلم گیج‌کننده است و تغییر پلان‌ها و صلاهایی که حرف می‌زنند اما چه‌راهی از آنها مشخص نیست می‌تواند مخاطب را سردرگم کند.
روای جملات ساده‌ای بر روی فیلم می‌گوید اما این روایت آسان نیست در صحنه ابتدایی فیلم ما جملاتی درهم را می‌شنویم که هیچ توضیحی در رابطه با صحنه‌ای که می‌بینیم نمی‌دهند، اما این دقیقاً همان برداشتی است که گدار از سینما دارد و می‌خواهد مخاطب عمیق‌تر از معمول ببیند و خود به‌دنبال سرخ داستان در فیلم بگردد. همانند ادگار کارگردان فیلم که مجبور می‌شود جایی ورای صحنه روبرو را نگاه کند تا حقیقت را بیابد در سکانسهای



دوست ادگار و مشاور مالی او از ادگار می‌خواهد تا فیلم را توضیح دهد، گدار از زبان ادگار چنین می‌گوید: «این‌طوره، درباره جوان‌ترها مشخص است، تو از کنار آنها در خیابان می‌گذری و اولین چیزی که به ذهنت خطور می‌کند، این است که آنها جوان هستند. برای پیرها هم همین‌طور است، قبل از هیچ فکر دیگری می‌گویی خب یک پیرمرد است. اما با بالغ‌ها، هیچ جنبه جز وضوح البته آنها هیچ گاه عریان نیستند، همیشه یک کاناوایی‌اند، ولی شما مردم ایالات متحده نامتان چیست؟ نامی ندارید، این قرارداد با نماینده‌های کشوری امضا شده که ساکنانش نامی ندارند. اصلا هم عجیب نیست که آنها داستان دیگران را می‌خواهند، اسطوره دیگران را از آنجایی که هیچ تاریخی ندارد دنبال تاریخ دیگران هستید.»
ضدامریکایی‌بودن در فیلم‌های گدار عجیب نیست و این رویه را در دهه ۶۰ با پیوستن به‌اجماع مخالفان ضد امریکایی در جنگ‌ویتام شروع کرد. به نظر او امریکاست که هالیوود را می‌گرداند در همین سکانس نمایندگان امریکایی در پاسخ به اعتراض نوه زوج پیر می‌گویند: «خانوم جوان عزیز، خواهش می‌کنم بفهمید، واشنگتن همه کاره و گرداننده کشتی است. هالیوود فقط میهماندار است.»
گدار در این فیلم، گاه و بیگاه از هولوکاست یاد می‌کند، شخصیت‌ها یهودی‌اند و در عین حال کنیه‌های زیادی از زبان شخصیت‌های فیلم نثار اسپیلبرگ می‌کند. جایی خطاب به امریکایی‌ای‌اند، ولی شما مردم ایالات متحده نامتان چیست؟ نامی ندارید، این قرارداد با نماینده‌های کشوری امضا شده که ساکنانش نامی ندارند. اصلا هم عجیب نیست که آنها داستان دیگران را می‌خواهند، اسطوره دیگران را از آنجایی که هیچ تاریخی ندارد دنبال تاریخ دیگران هستید.»

ضدامریکایی‌بودن در فیلم‌های گدار عجیب نیست و این رویه را در دهه ۶۰ با پیوستن به‌اجماع مخالفان ضد امریکایی در جنگ‌ویتام شروع کرد. به نظر او امریکاست که هالیوود را می‌گرداند در همین سکانس نمایندگان امریکایی در پاسخ به اعتراض نوه زوج پیر می‌گویند: «خانوم جوان عزیز، خواهش می‌کنم بفهمید، واشنگتن همه کاره و گرداننده کشتی است. هالیوود فقط میهماندار است.»
گدار در این فیلم، گاه و بیگاه از هولوکاست یاد می‌کند، شخصیت‌ها یهودی‌اند و در عین حال کنیه‌های زیادی از زبان شخصیت‌های فیلم نثار اسپیلبرگ می‌کند. جایی خطاب به امریکایی‌ای‌اند، ولی شما مردم ایالات متحده نامتان چیست؟ نامی ندارید، این قرارداد با نماینده‌های کشوری امضا شده که ساکنانش نامی ندارند. اصلا هم عجیب نیست که آنها داستان دیگران را می‌خواهند، اسطوره دیگران را از آنجایی که هیچ تاریخی ندارد دنبال تاریخ دیگران هستید.»

ضدامریکایی‌بودن در فیلم‌های گدار عجیب نیست و این رویه را در دهه ۶۰ با پیوستن به‌اجماع مخالفان ضد امریکایی در جنگ‌ویتام شروع کرد. به نظر او امریکاست که هالیوود را می‌گرداند در همین سکانس نمایندگان امریکایی در پاسخ به اعتراض نوه زوج پیر می‌گویند: «خانوم جوان عزیز، خواهش می‌کنم بفهمید، واشنگتن همه کاره و گرداننده کشتی است. هالیوود فقط میهماندار است.»
گدار در این فیلم، گاه و بیگاه از هولوکاست یاد می‌کند، شخصیت‌ها یهودی‌اند و در عین حال کنیه‌های زیادی از زبان شخصیت‌های فیلم نثار اسپیلبرگ می‌کند. جایی خطاب به امریکایی‌ای‌اند، ولی شما مردم ایالات متحده نامتان چیست؟ نامی ندارید، این قرارداد با نماینده‌های کشوری امضا شده که ساکنانش نامی ندارند. اصلا هم عجیب نیست که آنها داستان دیگران را می‌خواهند، اسطوره دیگران را از آنجایی که هیچ تاریخی ندارد دنبال تاریخ دیگران هستید.»

روزنه آبی

نگاهی به فیلم «زندگی پنهانی والتر میتی» مصایب شخصی

ترجمه: مریم ذوالجواد

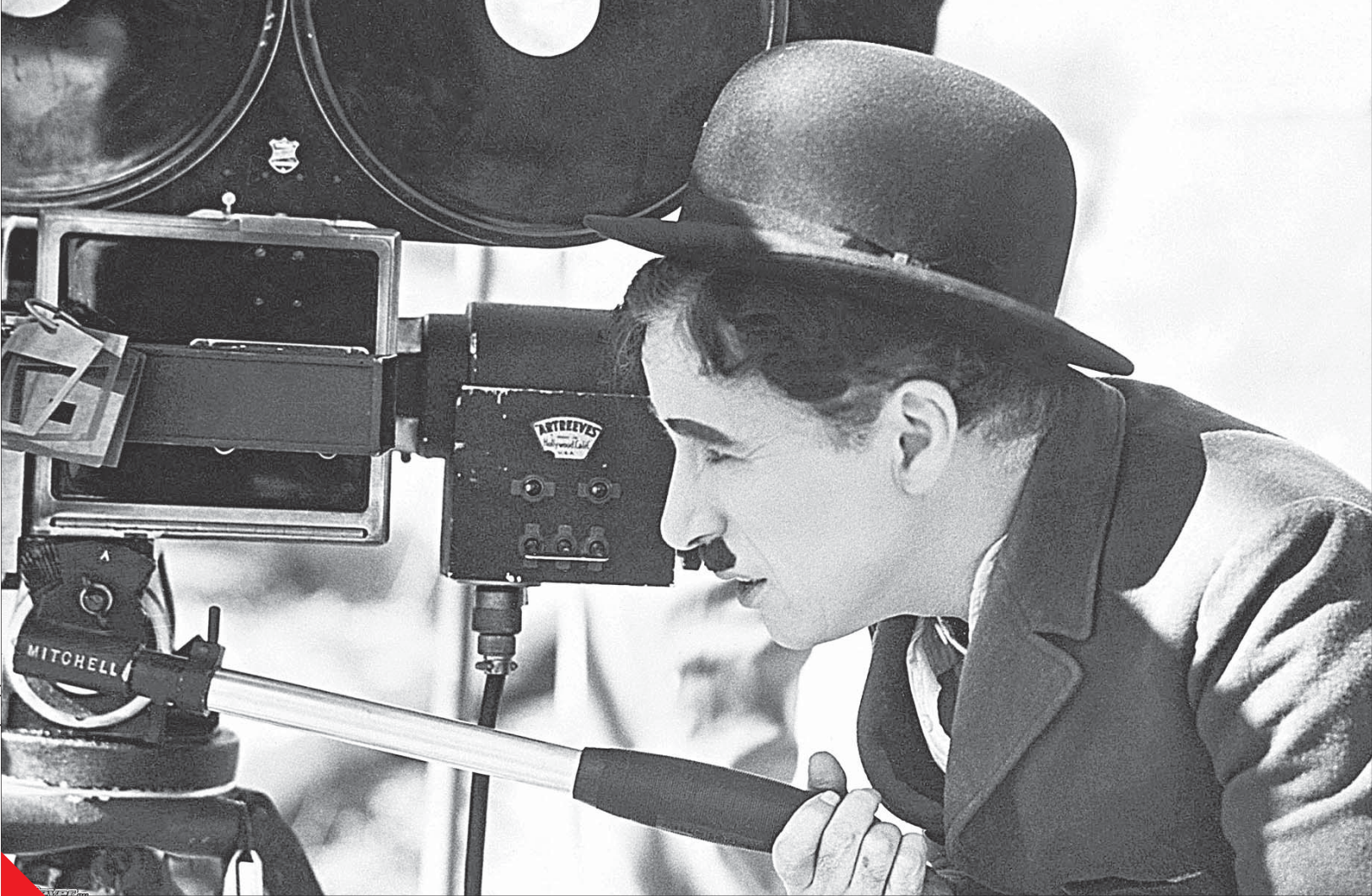
والتر میتی آنطور که توسط بن استیلر به تصویر درآمده، مردی است که با زامنه خود نمی‌خواند. یک خیالی‌الف مثال‌زدنی که توسط جیمز تربر به‌عنوان یک شوهر زن‌ذلیل حومه شهری به عموم مردم معرفی شد. بعدتر ذنی کی نقش او را به‌عنوان یک مرد نازنین احساساتی با صدایی دلنشین بر پرده سینما بازی کرد. حالا والتر به یک طفیلی اداره‌ای مدرن تبدیل شده که زندگی تخیلی بسیار فعالی هم دارد.

در جهانی تحت‌تسلط مرد-پسرپچه‌های بیش‌ازحد رشدکرده، والتر از مصیبتی بسیار نادر رنج می‌برد: پختگی بیش از حد. اولین کاری که او را مشغول انجام دادنش می‌بینیم رسیدگی به حساب و کتاب‌های مالیش است. هرچند ممکن است در ابتدا دوست داشته باشیم اینطور تصور کنیم که حس مسوولیت‌پذیری بیش از حد رشدیافته او نتیجه یک شخصیت‌سواسی است؛ ولی به‌زودی درمی‌یابیم که این حس برخاسته از مصایب شخصی اوست. والتر در نوجوانی پدرش را از دست داد و از آن زمان تاکنون مشغول کارکردن بوده است تا مخارج مادر و خواهرش را تامین کند و در جهانی ناپایدار حس امنیتش را از دست ندهد.

تخیل دیوانه‌وار والتر نشان‌دهنده ماجراجویی‌هایی است که او قربانی زندگی سرشار از وظیفه‌شناسی و خرمالایی کرده است. والتر از عکس‌های عکاسی مجله لایف کار می‌کند، به‌یک‌ی مونتاژنده را از مناظر خیره‌کننده با هم ترکیب کرده است.

با اینکه «والتر میتی» فیلمی در ستایش فروتنی است ولی نخوت زیادی در فیلم وجود دارد و همچنین تبلیغات تجاری بسیار زیاد برای وبسایت‌های دوست‌یابی آنلاین و رستوران‌های زنجیره‌ای. آقای استیلر که فیلم را از روی فیلمنامه استونین گنراد ساخته است، تنها به این بسنده نمی‌کند که قهرمان فیلم باشد. او از والتر شهیدی می‌سازد، یک راهت‌ما و مرشد معنوی که سفرش در راه خودشناسی او را به شخصی برتر از همه تبدیل می‌کند. هرچند که او روشنفکرتر از آن است که به این موضوع اعتراف کند.

منبع: نیویورک تایمز



چاپلین پشت صحنه یکی از فیلم‌هایش

صدمین سالِ ظهور «چاپلین»

فردا؛ پرندگانِ آواز خواهند خواند

در همان سال با بازی در چند فیلم کوتاه دیگر به سمت خلق شخصیتی حرکت کرد که با این شیک‌پوش انگلیسی تفاوت‌های بسیاری داشت. چاپلین بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ نزدیک به ۴۰ فیلم ساخت که همه آنها فیلم‌هایی کوتاه بودند. وی پس از آن و تا سال ۱۹۶۷ بیش از ۳۰ فیلم دیگر ساخت که آثار ماندگار و به‌یادماندنی او از جمله «جونندگان طلا»، «سیرک»، «عصر جدید»، «روشنایی‌های شهر»، «دیکتاتور بزرگ» و «موسیو وردو» را شامل می‌شود. دنیای چاپلین از انسان‌های مشخصی تشکیل شده. دسته اول انسان‌هایی سرشار از عواطف ناب انسانی هستند؛ انسان‌هایی که زندگی‌شان درست و اخلاقی است؛ آنهایی که به خدا اعتقاد دارند، اما اگر خدایی نبود هم همین‌طور زندگی می‌کردند. دلخوشی‌هایشان کوچک است و در بدترین شرایط هم، وجود پلیسی که به‌جای کتک‌زدن و زمین‌انداختن و ردشدن از روشنان، دستشان را بگیرد و از روی زمین بلندشان کند می‌تواند دلیل محکمی باشد برای ماندن. در طرف دیگر ثروتمندان و قدرتمندان وجود دارند؛ آنها که خود را مالک دنیا می‌دانند و به خود اجازه می‌دهند

همان‌طور که در «عصر جدید» می‌بینیم بدبختی‌های زندگی هیچ‌گاه پایان نخواهند داشت و سروسامان گرفتن برای انسان‌هایی که با فقر دست‌وپنجه نرم می‌کنند امری بعید است. دنیای مدرن اهمیتی برای انسان‌های معمولی قایل نیست. بین آنها و ماشین‌ها تمایزی قایل نمی‌شود و حتی آنان را به سمت ماشینینی‌شدن سوق می‌دهد. در لحظه‌ای آنها را درگیر کار می‌کند و ساعتی بعد خیل بیسکاران را از کارخانه بیرون می‌ریزد. زندگی این آدم‌ها آدم‌های معمولی که به خوشی‌های ساده قانع هستند و با شادی‌های کوچک خود زندگی می‌کنند، هرگز درست نمی‌شود. از طرف دیگر هم‌چیز بر وفق مراد ثروتمندان و قدرتمندان است؛ آنها که انسان‌ها را بازپچه دست خود قرار می‌دهند، عیار انسان‌ها را با پول یا نژادشان می‌سنجند، نه با رفتار و منششان. چاپلین در «دیکتاتور بزرگ» سراغ این دسته از انسان‌ها می‌رود و اندیشه‌شان را مورد نقد قرار می‌دهد. آنجا که «شولتز» پس از مواجه‌شدن با سربازی یهودی که زندگی او را در جنگ نجات داده به او می‌گوید: «من فکر می‌کردم تو ربابی هستی» و چاپلین در پاسخ می‌گوید: «من گیاهخوارم، آنچه انسان‌ها را از هم متمایز می‌کند رفتار آنهاست، نه نژادشان و نه خونی که در رگ‌هایشان است. چاپلین در «دیکتاتور بزرگ» قصد دنیا را از آفاععایی که در پیش است نجات دهد. تفکر حاکم بر جامعه را به نقد می‌کشد و با طنز بی نظیر خود سعی می‌کند چشم مردم را بر آنچه دارد روی می‌دهد باز کند و سرانجام در پایان با نقلی مستقیم و بدون حاشیه تمام ناگفته‌های خود را مستقیم با بیننده در میان می‌گذارد تا از وقوع جنگی جهانی در فیلم جلوگیری کند. هرچند کمی بعد دومین جنگ‌جهانی آغاز می‌شود و میلیون‌ها نفر قربانی می‌شوند تا شاید این حسرت برای تمام مردم جهان بماند که چرادیکتاتورهایشان از جنس چاپلین نیستند.

چاپلین علاوه بر کارگردان، نویسنده و بازیگر بزرگ، آهنگسازی موفق نیز بود. وی بسیاری از موسیقی متن فیلم‌هایش را خود می‌نوشت و در سال ۱۹۷۲ برای موسیقی متن فیلم «لایم‌لایت» برنده جایزه اسکار شد. آکادمی اسکار در سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۷۲ دو جایزه افتخاری نیز به چاپلین اعطا کرد. چارلز اسپنسر چاپلین در ۲۵دسامبر ۱۹۷۷ در سوئیس درگذشت.

فیلم «کمپلکسِ بادر – ماینهوف» چه می‌گوید؟

اعتراض یا مقاومت

سولماز موگویی

می‌پویند و فرمان اکشن را می‌دهد. این همراهی اما دولمی ندارد و در صحنه فرار «اولریکه ماینهوف» از پنجره و پیوستن به «بادر»، فیلم، کارگردان و بیننده از این هیاهو جدا می‌شوند. بادر به‌دلیل دست‌داشتن در انفجار فروزشگاهی در آلمان غربی محکوم به حبس است. در دوران محکومیتش به او اجازه دیدار و گفت‌وگو



اولریکه ماینهوف

«نمی‌خواهم یک امپراتور باشم… نمی‌خواهم بر کسی حکومت کنم. می‌خواهم به انسان‌ها کمک کنم… می‌خواهم با خوشی دیگران زندگی کنیم، نه بدبختی‌شان. نمی‌خواهم از دیگران منتفر باشیم… مسیر زندگی می‌تواند زیبا و آزاد باشد. اما راه را گم کردیم. حرص، روح انسان‌ها را مسموم کرده… ما بسیار فکر می‌کنیم و بسیار کم احساس می‌کنیم. به انسانیّت بیش از ماشین آلات نیازمندیم و به مهربانی بیش از زیرکی. بدون اینها زندگی سخت خواهد شد و راهمان را گم خواهیم کرد… تنفر انسان‌ها خواهد گذشت و دیکتاتورها خواهند مرد و قدرتی که آنها از مردم گرفته‌اند به مردم باز خواهد گشت. با مرگ انسان‌ها، آزادی نخواهد مرد… سربازان! خودتان را به دیکتاتورها نسیارید. مردانی که شما را تحقیر می‌کنند و به پردگی می‌کشند، زندگی‌تان را تحت کنترل قرار می‌دهند. به شما می‌گویند که چه کار کنید و چگونه ببندیشید و چه چیزی را حس کنید… خودتان را به این انسان‌های غیرطبیعی نسیارید. مردان ماشینی، با ذهنی ماشینی و قلب‌های ماشینی. شما ماشین نیستید. شما عشقی انسانی در وجودتان دارید… سربازان! برای پردگی نچینکید! برای آزادی بچنکیدا… شما! شما مردم قدرت دارید. قدرت خلق ماشین‌ها را، و قدرت خلق شادی را… بیایید تا متحد شویم و برای دنیایی جدید بچنقیم. دنیایی که به انسان‌ها فرصت کار کردن، به جوانان آینده و به سالمندان امنیت می‌دهد… بیایید برای آزادی دنیا بچنقیم.»

دیکتاتوربزرگ-چارلی چاپلین سال ۱۹۱۴ وقتی تصویر چاپلین با کلاهی بر سر و عصایی در دست بر پرده سینماها نقش بست هیچ‌کس فکر نمی‌کرد این شخصیت با ظاهر و لباس‌هایی مشابه تبدیل به یکی از ماندگارترین شخصیت‌های تاریخ سینمای جهان شود. در طی سال‌های بعد چاپلین در بیش از ۷۰ فیلم نقش‌آفرینی کرد که در اکثر آنها با ظاهری مشابه حضور داشت. شخصیت چارلی روزبه‌روز رشد کرد و از آن جوان مست بی‌دست‌وپای «مخمصه عجیب میپل» تبدیل به بی‌خمانی شد که نمادی از انسانیّت عصر حاضر است.

«چارلز اسپنسر چاپلین» بی‌شک یکی از نوابغ سینمای جهان است. نویسنده، کارگردان، بازیگر و آهنگسازی بی‌بدیل که در طول عمر ۸۸ساله خود با خلق آثاری ماندگار خود را در تاریخ سینما جاودان کرد. چاپلین در ۱۶ آوریل ۱۸۸۹ در انگلستان متولد شد. در ۱۹۱۴ با بازی در فیلم «تلاش برای زندگی»، کار خود را به‌صورت حرفه‌ای آغاز کرد. وی در این فیلم نقش جوانی شیک‌پوش را بازی می‌کرد. عصا، کلاه و سبیل که از بارزترین نشانه‌های چاپلین هستند، این‌بار در کنار لباس‌هایی فاخر به چشم می‌خوردند. اما این شیک‌پوشی زیاد دوام نیاورد و چاپلین بعد از آن و

اعتراض زمانی است که من می‌گویم با این یا آن (امر) مخالفم. مقاومت زمانی است که من تضمین می‌کنم آنچه با آن مخالفم دیگر رخ نخواهد داد. (ماینهوف، اولریکه: ۱۹۶۸، ماهنامه کنکرت،صفحه۵)

فيلم قصه‌ای آنشاست. قصه برای نسلی است که این‌روزها به‌دور از خشونت، بر پایه‌های استوار حقوق‌بشری و شهروندی گام برمی‌دارد، در مقابل خشونت جهانی سکوت می‌کند و به‌مانند شهروندی متمدن رو به گفت‌وگو دارد. این قصه برای آموختن است؛ آموختن روزهایی بی‌اعتراض و بی‌مقاومت برای نسلی به‌خواب‌رفته.

فیلم کمپلکسِ بادر – ماینهوف قصه اعتراض و حرکت گروهی تروریستی، در دهه ۷۰ میلادی در آلمان است که آخرین راه اعتراض و مقاومت در برابر خشونت جهانی را در مبارزه غیرمسلحانهٔ آمیز جست‌وجو می‌کند. پیامد این انتخاب، دستاویزی است مطلوب برای تقلیل جایگاه سیاسی – تفکری اعضای «فراکسیون ارتش سرخ» به جایگاه عکس‌العمل- خشونت‌ی. این قصه با بهترین پیشه‌وران هنر سینمای آلمانی جذاب‌تر هم می‌شود. تصاویری خشن و بی‌نقص، با ضربه‌انگی تند، دایره‌وار و گاه‌تفنگیر که از جلو مردمک‌های همیشه‌خیره به تصویر ما می‌گذرد، انگار که نفس را حبس می‌کنید و گاه بین صحنه‌های آرام‌تر، که خبری از بمب و انفجار نیست، نقشی تازه می‌کنید. اما حتی این نفس کشیدن هم آرام نیست چون با آماجی از اطلاعات مواجه می‌شوید که تا به تجزیه و تحلیل آن نرسید انفجار بعدی رخ می‌دهد. ۱۴۹ دقیقه فیلم برای نسلی که